

رد پای اندیشه‌ی نیاکان ما از خاور تا باختر

۱ پیشگفتار

سامان استوار اندیشه با فرهنگ ایران آغاز می‌شود. بی‌گمان این فرهنگ، پیشتاز و برانگیزنده‌ی کران بی‌کران اندیشه‌ها بوده، که راه انسان را برای دست یابی به آرمانهایش هموار ساخته است. (از دیدگاه هگل، در فلسفه‌ی تاریخ) نمی‌دانم که ستایش هگل، فیلسوف نوزایی اروپا، از فرهنگ ایران، ما را سرافراز یا شرمسار می‌کند. آیا به راستی آزادی انسان در فرهنگ ما بنیان‌گذاری می‌شود؟ هگل اندیشه و فلسفه‌ی ما را برتر و بهتر از نگرشهایی بسان هندی و چینی می‌داند، زیرا فرهنگ آریایی را بنا شده بر پایه‌های "مادی" می‌دیده است. به درستی دیدگاه اوستایی (زرتشت) هم مادی‌نگری است. در این بینش انسان از گوهر خدایان و همتای خدایان آفریده شده و خود زاینده و از پیکر هستی است و آفریدگاری بر او فرمانروا نیست.

در فرهنگ زرخدایی آریایی، انسان از گوهر خدایان آفریده شده؟ ارزندگی و مینوی انسان در اندیشه و فرهنگ ما چنین تعریف شده است.

مینو یا تخم هر جانی آمیخته با این پنج بخش هست:

آرمیتی	=	زخدای زمین	=	تن
رام	=	زخدای باد و موسیقی	=	روان
ماه	=	دین (بینش زایشی)	=	خدای آفرینندگی
گوشورون	=	خوشه‌ی همه‌ی جانداران	=	جان
هومن	=	خدای آشتی و میان	=	(نیروی پیوند) (بند هشن، بخش ۳ و ۳۵)

خدا در انسان نیست، بلکه خدایان با هم آمیخته و با هم یگانه شده تخم (مینوی) انسانند. انسان پدیده‌ایست که از "تخم خدایان" می‌روید، هر زنده‌ای، از پنج خدا است (آرمیتی + رام + ماه + گوش + هومن) ولی "هومن" که همان بهمن باشد، تخم یا مینوی واحد، ولی نا پیدا در هر زنده‌ایست.

از دیدگاه هگل حتا در باورهایی که بر پدیده‌های طبیعت تکیه دارند، انسان بی اختیار، سرافکنده و فرمانبردار است. تنها در فرهنگ ایران، انسان پدیده‌ای آزاده و خوداندیش پنداشته شده است.

در آموزه زرتشت پرستش (شاد سازی)، پرسش و سرود، جویندگی و پژوهندگی است، که در جشن، یسنا، با خرد آمیخته می‌شود و اندیشه‌ی انسان را باردار و زاینده می‌کند. او با بینش مادی، به هر پدیده و هر دگرگونی می‌نگریسته، هرگز دگرگونی در پدیده‌ای را پیاپند اراده‌ی خدایی نمی‌دانسته است. در اندیشه‌ی زرتشت حتا پدیده‌هایی چون مهر، خرد، منش، زمان، ستایش و بررسی می‌شوند.

۲ جستن در تاریکی

اگر بخواهیم رد پای جهان بینی نیاکان خود را در باور و اندیشه‌های مردم دور دست پی‌گیری کنیم، نخست باید کمی بیشتر با بنمایه‌های فرهنگ نیاکان خودمان آشنا شویم.

در سد سال گذشته پژوهشگران باستان شناس، ویرانه‌های تخت جمشید را از زیر خاک بیرون آوردند. خرده‌ها و نشانه‌هایی که دست آورد هنرمندان و پیشه‌وران ۲۶ سده‌ی پیش بودند به نمایش گذاشتند. با این کار دانشمندان، تاریخ تمدن، دانش، کاردانی شهروندان باستان را، به طوریکه خود می‌اندیشیدند، بررسی و رای زنی نمودند. همچنین توانستند، لوحه‌ها و کتیبه‌های یافته شده را، شناسایی و به گویشهای امروز باز گو نمایند. از راه پژوهش در این دست آوردها توانستند، بر اساس پندار و جهان بینی خود، تا اندازه‌ای به رشد فرهنگ مردم و سامان سازمانهای کشوری در آن دوران پی ببرند. چنین کاوشهایی هم در بیشتر کشورهای هم فرهنگ ایران، افغانستان، تاجیکستان، ارمنستان، آذربایجان، عراق، گرجستان، و همچنین در کشورهای اروپای شرقی انجام شده است.

نشانه‌های یافته شده، در کشورهای نامبرده، نمایانگر آن بودند که فرهنگ، هنر، شناخت و ارزشهای اجتماعی این مردمان، از راههای گوناگونی، بسان جنگ، تجارت، پیامد دگرگونیهای ناگهانی طبیعی، سیاسی و فرهنگی، همآمیختگی و همسانی پیدا کرده بودند. جویندگان فرهنگ باستان توانستند، در برخی از کاوشها، بِن داده‌ی هنری، مادی، کاربرد، پیدایش و زمینه‌ی یک دست آورد را در میان این سرزمینها پی‌گیری و دنبال کنند.

چکیده آزمونهای آنها روشنگران است که گذرگاه جریان بینش‌های فرهنگی و فلسفی، بیشتر از خاور به باختر بوده است. از روی نگاره‌ها و نوشته‌های سنگی توانسته‌اند که آیین جشنها، سامان کشورآرایی و شهروندی، را نسبت به یکدیگر بسنجند.

پدیده‌های اجتماعی، که از یک بُن داده سرشته شده بودند، در سرزمینهای گوناگون، با دانش و باورهای مردم هر کشور آمیخته می‌شده و چهره‌ای تازه پیدا می‌کرده است. برای نمونه: آب (چشمه، رودخانه، دریا) در بیشتر این سرزمینها ستایش می‌شده است. ولی در فرهنگ کهن ایران، آب، آناهید، یکی از گوهرهای بُن داده‌ی سرشت انسان است. در این فرهنگ آبها را می‌ستودند، هرگز آب را آلوده نمی‌کردند، با رستنی‌های کشاورزی و گیاهان خوشبو، آنها را خشنود می‌ساختند (پاداش دادن یا آیین کرین برای آبها). ولی ستایش آب، به کردار، در سرزمینهایی که رودخانه‌های خروشان داشتند، تبدیل به ترس از خدای آبها شده است. برای فرونشاندن خشم آبهای سرکش، جانداران و حتا انسان را به رودخانه می‌انداختند (با ج می‌دادند) تا رود را آرام سازند. در سرزمینی که خدایان پر مهر و جان بخش بودند، این گونه رفتارهای خشن دیده نمی‌شده است، در اندیشه‌ی آنها خدایان از مهر و در مهر آفریده می‌شدند، چون کسی که خشمگین باشد از خدایی به دور است.

مردمان کارکرد خدایانی را که نو به نو آشنا می‌شدند، نسبت به جهان بینی و باورهای خود، دگرگون می‌ساختند. فرمانروایان بیشتر خدایان کهن و تازه را، برای پاسخ به نیازها و نیروی زورگرای خود، بازآفرینی می‌کردند، بطوریکه چهره و منش هیچ خدایی، در درازای زمان، یکسان نمانده است. برای نمونه: الله با خشم و ستمکاری مجاهدین خود ایرانیان را سرکوب، و پذیرفتن اسلام را بر مردم تحمیل می‌کند. اسلام زدگان همیشه می‌کوشند با بینش خود، از الله جبار و مکار و قهار، خدایی با منشهای نیکو، که پیش از آن می‌شناختند، بیافرینند. همچنین کسانی که منشهای "اهورامزدا" را در دوران داریوش بزرگ می‌شناسند، بر این باورند که "اهورامزدا" ساسانیان خدای دیگری است. چون اهورامزدا در دوران هخامنشی، بر مهر و دادگری و در زمان ساسانیان بر فرمانروایی خود و فرمانبرداری مردم پافشاری دارد.

رشته‌ی پیوند ما با گذشته در زیر فشار مردمان دروغوند بارها پاره شده است، کسی توانایی آنرا ندارد تا این رشته را، که کاستی‌های زیادی دارد، بازسازی کند. تاریخ همیشه به میل حکومت‌های پُر قدرت تحریف و نادرست نوشته شده است. تاریخ ما بیشتر نوشته‌های دروغوندان زور ورز یا پندارهای بیگانگان است. ما نمی‌توانیم از راه نوشته‌های تاریخ به جهان بینی آغازین نیاکانمان پی ببریم. به ویژه که دزدان فرهنگی و تاریخی آن دوران در پوشش پاسداران کنونی بر مسند قدرت نشسته‌اند.

کاوش در ویرانه‌های فرهنگی، بسان کورمالی در تاریکی، کاری بس دشوار تر از شناختن آثار باستانی است. زیرا اندیشه‌ای که در زیر خاک و خاشاک هزاران سال دشمنی نامردمان بیگانه، نابخردان دربند مانده، اسلام زدگان ناآگاه، پنهان و بارها دگرگون شده است به سختی در خور بازسازی است. ولی منش یا تخم اندیشه‌ی آنها هنوز در بُن برخی از واژه‌ها پنهان مانده است، هر چند که امروز آن واژه‌ها در ذهن ما با پدیده‌های دیگری پیوند خورده باشند. خوشبختانه بیشتر واژه‌های فارسی از چسبیدن واژه‌های ریزتری (خرده واژه) درست شدند. خرده واژه‌ها که از شکافتن واژه‌ها پیدا می‌شوند می‌توانند ما را، در جستن اندیشه‌ی آفرینندگان آنها، یاری دهند. اگر نوشته‌های درون "بندهش" در درازای زمان، تحریف یا تغییر کرد باشند، واژه‌ی "بُن" ، "دهش" ، که از کارکرد بُن دهندگی سخن می‌گوید، ریشه‌های اندیشه‌ی پیشینیان را دست نخورده نشان می‌دهد. همین نام بازگشا و راه گشای ما در پی گیری گفتار درون "بندهش" است. بخشی از واژه‌ها برای ما پیام آور گذشته‌ها هستند چون آنها اندیشه‌ی نیاکان ما را هرگز فراموش نمی‌کنند. پژوهش در هسته‌ی واژه‌ها و اسطوره‌ها که، در نوشتارهایی مثل "اوستا"، "بُن دهش"، "شاهنامه"، بر جای مانده‌اند، می‌تواند ما را به گوهر اندیشه‌های نیاکانمان آشنا سازد.

۳ پژوهش در پایاب زمان

پیش از آغاز بررسی در فرهنگ باستان باید گره زمان را، که روند اندیشه را بر ما بسته است، بگشاییم. ما که چند هزار سال دیرتر از آفرینندگان آن بینش و اندیشه‌ها زندگی می‌کنیم، به سختی می‌توانیم، در آگاهبود خود، جهان بینی آن مردمان را، حتا برای شناخت یک اندیشه‌ی از آنها، پیورانیم. این است که همواره باید به یاد داشته باشیم، که بینش ما در گذشت زمان دگرگون شده است، برای داوری در جهان بینی گذشتگان به ارزشها و اندازه‌های سنجش همان مردم در همان زمان و مکان نیاز داریم. ما نمی‌توانیم سامان اندیشه‌ی خود را به گذشته باز گردانیم، ولی می‌توانیم سامان اندیشه‌ی گذشتگان را، که در بُن برخی از واژه‌ها پنهان مانده است، باز خوانیم.

برای نمونه واژه‌ی سپنتا، ماتراسپنتا، ماتراسپنتا را که به کلمه‌ی "مقدس" برگردان می‌کنند، از واژه‌ی "ماترا" = "ماده" = "مادر" = "Material" است. این واژه در اندیشه‌ی نیاکان ما تخم، دانه و بُن زمان بوده، جهان آفرینش از تخم زمان، زروان، می‌روبیده است. سی روز یک ماه پدیده‌ی زمان یا زاییده از بُن زمان است. بُن زمان آمیخته‌ی سه مینوی آغازین است: انگرا مینو، سپنتا مینو و وهو مینو. دربینش زرخدایی و همچنین در اندیشه‌ی زرتشت پدیده‌ی زمان یا زروان بسیار ارزشمند و در خور ستایش است. برتری فرهنگ ما بیشتر در شناخت همین مینو است که، در هیچ بینش شناخته شده‌ای تا امروز، به این ژرفی و زیبایی سامان داده نشده است. این مینو، که ساختارش گاه به گاه است، به سه خدای آفریننده بستگی دارد، بر خورد و پیاپند هر منش، رفتار، کردار و گفتار را، در گاهشمار هستی، پیوند و سامان می‌دهد. هرچند که این مینو از سه مینوی دیگر سرشته شده است، ولی برآیند هر پدیده‌ای به گاه‌های آمیزش خدایان بُن دهنده‌ی آن گاه بستگی دارد. هیچ نیرویی نمی‌تواند در گذشته‌ی کردار بُن داده‌ها کوچکترین دگرگونی را به وجود آورد. این اندیشه که بسیار پر ارزش است، هنوز هم در گفتار با نامهای ساده‌ای چون، سرنوشت، فلک و آسمان بیان می‌شود. اگر همواره از دیدگاه مینوی زمان به پدیده‌ها ی هستی بنگریم، نه تنها پیام نیاکان را در پدیده‌ها می‌بینیم بلکه می‌توانیم بر کردار آنها و دگرگونیهای گذشته بهتر داورى کنیم. برای نمونه در این جا سروده‌ی را از زرتشت می‌آوریم که، نشان داده شود، بدون نگرش از دیدگاه زمان، نمی‌توانیم برداشت درستی از گفتار او داشته باشیم. او در یسنای ۳۰ بند ۴ سروده است:

آنگاه که آن دو مینوی آغازین به هم در آمدند، زندگی و نازندگی را بنیاد نهادند،
نیز چنین برآمدند که در فرجام بدترین هستی از آن دروغوندان،
و بهترین منش از برای راستان خواهد بود.

این گفتار فلسفه‌ی راستان، نه پیشگویی، نه اندرز یا هشدار است. در اندیشه‌ی زرتشت خدایان هستند که با افشاندن هستی خود، آفرینش جانداران را بُن نهادند. همه‌ی انسانها آزاد و به نیروی خرد آراسته‌اند، در همپرسی، نیروی خرد با اندیشه‌ها آمیخته می‌شود، و انسان بینش خدایی خود را بر می‌انگیزد. از همه مهم تر تمام انسانهای پیش از این و پس از این، از هم جدا ناشدنی هستند. اگر در سروده‌ی بالا، واژه‌ی "فرجام" را در یک زمان دلخواه، از گذشت تاریخ مردمی، جای دهیم، می‌بینیم که آنها در پیامد کردار پیشینیان خود، خوب یا بد، زندگی می‌کنند. زندگی مسلمانان امروز، که با ترس و دروغ آمیخته شده، "فرجام" دروغندی پیشینیان اسلام زده است.

با یورش خشم اوران تازی، اندیشه‌ی مردم در چنگال ترس گرفتار می‌شود، دروغ رُشد می‌کند، نیکویی می‌کاهد، زشتی افزایش می‌یابد، پیمان سست می‌گردد و آسایش از آن مردم گریزان می‌شود. این است که زرتشت براین باور بوده که بد کرداری ستمی است، که به خودمان باز خواهد گشت. همان گونه که ما با کردار نیک و بد نیاکانمان در گیر هستیم، همین سان هم، کردار ما آیندگان را همراهی می‌کند.

۴ ماه، زاینده‌ی مهر و خرد

ماه در بینش و زندگی مردمان جهان نقش اساسی داشته است. نهاد بینش و ستایش این پدیده بیشتر از سرزمین نیاکان ما آغاز می‌شود. گرچه دانش امروز ما، از برداشتی که آن مردمان از ماه داشتند، خیلی پیشرفته تر است ولی نتیجه گیری آنها، از آن پندار، از جهان بینی امروز ما بسیار پیشرفته تر بوده است.

در فرهنگ زرخدایی: خرد و بینش نیک از بینایی و نیکویی ماه بر مردمان افشاند می‌شود، با این اندیشه همه مردم از بینش خدایی برخوردار هستند و در همپرسی همگان، چشم بینای ماه را دارا می‌شوند، خود سالارند، برای سامان دادن زندگی نیازی به فرستاده، رسول، پیامبری، از سوی حاکمی برون از انسانها (الله و یهوه) ندارند.

در دانش امروز: انسان بر ماه فرود می‌آید، رازهای جهان هستی را می‌شکافد، ولی نتوانسته است که مهر و خرد را در خود بیابد، او به پیروی از احکام و شریعت های پوسیده و مردم ستیز تن درمی‌دهد، حتا همان ایرانیان، که آفرینندگان خدایان مهر پرور بودند، خلافت "ولایت فقیه" را بر خود حاکم می‌سازد.

ماه برای مهرورزان و زیباسرائان جهان برانگیزنده‌ی سروده‌های آنها بوده است. پدیده‌ی ماه در گذشت زمان، از هر مردمی نامی، در خور بینش آنها، گرفته است، و نیز پدیده‌های گوناگونی از نامهای "ماه" نام گرفته‌اند. برخی از نامها، که چون خوشه‌ای از ماه رسته‌اند، برای ما آشنا و برخی بیگانه‌اند: ماه، مز، مس، موس، ما، ماما، مادر، ماده، ماهی، ماهر، من، مینو، کمان، کمر، قمر، نانا، لونا، لی، لی، تی، تی، موند، ماند، مانند، سین، سینا، سیم، سیما، سیمین، سیم رُخ، سیم ارگ، سوارکو، سین مغ، سه مغ، سیمرخ، شا، شاه، شاه پر، شهسوار، شاخ، آبه، آبا، آوه، آیین، آینه، دین و..... البته همانی بودن و یا همانی دادن این نامها به پدیده‌ی ماه بی پایه نبوده است.

نمونه: برابری کمان با شاخ گاو و با ماه یک هفته، ستایش گاو (ارمیتی، زرخدای زمین)، همانی دادن ماه با گاو آسمان، پیشوند "شا" را به وجود آوردند. (گاو جانور، به خاطر زاینده‌گی، بی آزاری و شاخ کمائی خود، نام خدایان "گایو"، "گو"، "گاو"، را گرفته است و در زمانهای دیرتر ناآگاهانه این جانور را به جای زرخدای "گاو" ستایش کرده‌اند)

۴,۱ ماه از دید گاه نیاکان ما

در باور مردمان سرزمینهای ایران کهن، تخم زندگان (گوشورون = گوش + اور + ون = سه خوشه) به بام آسمان می‌رفت و از آن خوشه‌ی پروین بر می‌آمد، در آمیزش با کمان ماه، در زهدان ماه نهال‌های نوخاسته و زیبای جانداران برافراشته، با نگاه ماه به گیتی فرو افشاند می‌شدند. بدین سان کمان ماه را داران (نهالستان یا نشا زار) می‌نامند. خرد انسان با ماه یا جانان در آمیزش با نگاه ماه می‌روید. برتری این اندیشه از ایمان به الله و یهوه در این است که خرد انسان همسرشت و همگوهر چشمه‌ی خرد، یعنی ماه، بوده و می‌تواند آزاد، آزاداندیش و خوداندیش باشد. در این فرهنگ انسان با نیروی خرد خود، از راه جویندگی، همپرسی و آزمون چون ماه بینا می‌شود، خودش نیک یا بد را بر می‌گزیند.

نواندیشی در بینش و شناخت سیمای نوینی برای "ماه" با اندیشه‌های زرتشت آغاز شده است. کمتر گفتاری از این دانشمند، در دست است که بارها و بارها شکسته و دگرگون نشده باشد. ولی از راه کورمالی و جستجو در ویرانه‌های فرهنگی جهان می‌توانیم اندکی به اندیشه‌های او، فرسکرد (نوکردن جهان)، آشنا شویم. پژوهشگران کهن در یونان، زرتشت را سرآمد ستار شناسان جهان می‌دانند، از او به نام آموزگار بنیان گزاران فلسفه‌ی یونان یاد می‌کنند. آموزه‌ی او در لابلای اندیشه‌های پیشرفته‌ی جهان آن روز نهفته است و بخشی از آنها را می‌توان از داشتن رنگ و گوهر مهر، که از بُن آن آموزه به جای مانده است، شناسایی کرد. در عرفان مسیحی گفته می‌شود: خدا مهر است. در دین زرتشت: مهر خدا است. (دین خرد سامانده مردم است و با شریعت همسنگ نیست)

از نشانه‌ها و پندارهایی که در نوشتارهای پژوهشگران یافت می‌شود، می‌توان بر این باور ماند که در نخست، راه و روند ماه و خورشید در اندیشه زرتشت شناخته و بازگو شده است. او دوری و نزدیکی خورشید به زمین را، در سال نمایی به درستی سامان داده بوده است. زرتشت اندیشه‌های کهن را نوسازی می‌کند و سامان می‌بخشد. شاید هم برای همین نیک اندیشی، فرسکرد، در زیر زور و ستم فرمانروایان، از مهین خود به سوی باختر می‌گریزد.

به کدام زمین بگریزم؟ گریزان، کجاروم؟

از خویشاوندان و بستگان دور می‌دارندم.

نه از نیک مردمان، که یارشان بودم، خوشی می‌بینم

نه از فرمانروایان دروغوند.

پس چگونه ترا خشنود کنم، ای مزداهورا (یسنا ۴۶، بند ۱)

(خرد و جان شاد، شادی خداست)

در بازتاب این فرار بود که، هنوز هم پس از ۳۷۰۰ سال زرتشت ستیزی در جهان، شگفتی از دانش او کاسته نشده است. به هر حال جویندگی و دانش زرتشت، فلسفه‌ی پدیده‌ی "ماه" را دگرگون می‌سازد. او با بینشی نو به ماه می‌نگرد و منش سه خدایان (انگرا مینو، سپنتا مینو، و هو مینو) را در پیکر اهورا مزدا می‌ریزد. در اندیشه‌ی زرتشت، اهورامزدا جهان را از افشاندن تن خود می‌آفریند. نام اهورا (هستی بخش) و مزدا (زاینده‌ی خرد)، یا همان که فردوسی گفته، خداوند جان و خرد، از نامهای ماه گرفته شده است. البته موبدان زرتشتی برای فرمانروایی خود بر مردم، به زرتشت و اهورامزدا ستم می‌ورزند، و از زرتشت پیامبری (بلندگوی بی خرد) و از اهورامزدا، حاکمی بسان الله (جبار و مکار) می‌سازند. در حالیکه زرتشت است که در همپرسی اهورامزدا را بر می‌انگیزد.

در پرسشهای زرتشت از اهورامزدا (یسن ۴۴) چنین می‌آید:

چيست بنده‌ی آفرينش؟ چگونه راه خور (خورشيد) و ستارگان بنا نهاده شده است؟

از چيست که ماه می‌وخشد (می‌افزاید) و آنگاه می‌کاهد؟

زرتشت در همپرسی با اهورامزدا می‌خواهد بدرستی به راز درون پدیده‌ها پی ببرد. از دیدگاه زرتشت، راه خورشید و گردش ستارگان بر نیرویی مادی سامان داده شده، نه به خواست خدایی کشیده شده است، کاهش و افزایش ماه به پدیده‌ی دیگری، که او می‌جوید، بستگی دارد.

۴,۲ ستایش ماه در خاورمیانه

از نگاره‌های سنگی و سفالی، پنج تا شش هزارساله‌ای، که از کاوشهای زیرزمینی "اور" (اور = هور) از شهرهای کهن سومری‌ها بدست آمده، دیده می‌شود که مردمان آن سرزمین ماه را، بسان خدای نگرنده، ستایش می‌کردند. ماه را "نانا" می‌خواندند و او را مادر خورشید می‌دانستند. فرمانداران (شاهان) خرد خود را در ستایش و همپرسی از ماه، نانا، می‌گرفتند. در باور این مردم ماه افشان کننده‌ی مهر، خرد، بینایی، بر همگان بوده است. آنها هم، بسان همسایگان خاوری خود، خشم و ستم را نکوهش و شادمانی را ستایش می‌کردند. چون ماه "نانا" از خشم افسرده و از شادی خندان می‌شده است. ماه در خندیدن، ستارگانی (تخم جانداران) را بر زمین فرو می‌ریخته است.

در سرزمینهای "بابل" خداوند ماه با همان منتهای سومری ستایش می‌شده است و او را "سین" می‌نامیدند. سین همگوش نامهای پارسی سیم، سینا، سه مغ و همان سیمرغی است که در شاهنامه‌ی فردوسی "خداوند مهر" خوانده می‌شود. ما پس از گذشت هزاره‌ها در داستانهای (بُن داده‌ها) شاهنامه می‌بینیم که، سیندخت و رودآبه، دختران مهرآب هستند. اگر به ژرفی نامهای برگزیده‌ی فردوسی بنگریم، بر ما روشن می‌شود که "سین-دخت" و "رود-آبه" دختران "مهر-آب" خدایان بُن داده‌ی فرهنگ ما هستند. سین، آبه، مهر-آب، هر سه هماتی با ماه دارند. برخی از پژوهشگران فرهنگی هم بر این باورند رسیدند، که زال و رودآبه، آفرینندگان رستم، فرزندان سیمرغ بودند. پس از زمانی یا همزمان در سرزمینهای بابل همراه خداوند "سین"، خدای خور (Choor = خورشید)، دختر ماه، آفریده می‌شود که آنرا "شامس" می‌خواندند. (خدایان، از خرد شاد آفریده می‌شوند)

شامس آمیخته‌ی دو واژه‌ی کهن فارسی "شا = شاه" و "مس = مز"، است. شامس = شاه ماه همان که در زبان عربی امروز "شمس" گفته می‌شود. البته واژه‌ی "شاه" معنای آفرینندگی و بُن دادگی داشته است نه سرور و فرمانروا. (پسوند "مس" می‌تواند نمای مارس = بهرام یا ستارگان باشد، پس شامس = شاه ستارگان بوده است)

با پیدا شدن محمد، الله قهار و جبار، مجاهدین دست آوردهای مردم را ویران کردند یا به غارت بردند. هر دگراندیشی را، به جز ایمان آوردن به الله، محکوم به مرگ و نیستی نمودند. پس از گذشت زمانی بیشتر از هزار سال هیچ کس اجازه نداشت در کشورهای اسلام زده، کند و کاوی در ویرانه‌ها کهن، که در زیر خاک پنهان شده بودند، انجام دهد. هنوز هم در مملکت سعودی نمی‌توان پژوهشی انجام گیرد، چون جنایت‌های مجاهدین اسلام به اندازه‌ی است که حتی خود جنایت کاران از بازگویی کردار خودشان خشمگین تر می‌شوند. با وجود همه‌ی تلاشی که اسلام زدگان در پوشاندن خشمکاری و ستم ورزی‌های اسلام دارند، فرهنگ ستیزی و مردم ستیزی آنها را قرآن نشان می‌دهد.

نشانه‌های بر جای مانده و یافته شده بازگو کننده آن هستند که عربستان امروز از دوران هخامنشی در فرمانروایی ایرانیان بوده و فرهنگ ایران در اندیشه‌ها ی آنها رخنه داشته است. در دوران ساسانی هم مردم بسیاری، از پیامد ترس و زور، به شهرهای دورتر، همچنن به یثرب (یز- رب) مدینه و مکه، می‌گریزند. نام "مکه" از واژه‌ی فارسی "مگه" به معنی بزمگه است. همچنن به جرگه‌ای که زرتشت و یارانش در آن همپرسی می‌کردند "مگه" می‌گفتند، (مگه = مه گه = ماه گاه) سرای بزم و جشن (یسن) نیایش، پرستش (پرسش، همپرسی با خدایان) بوده است.

پیش از اسلام در مکه نیایشگاه ماه، مزگت = مزگد، وجود داشت که پیروان باورهای گوناگونی، برای بر پا داشتن جشن، به آن "مه گه" می‌آمدند که با پای کوبی و سرور خداوند ماه "مز" را خشنود کنند. در نگرش ماه، آنها شاد و خرد آنها بارور می‌شود. این مزگت را که عربها "مسجد الحرام" می‌خواندند، پناهگاه کسانی بوده است که از دست ستمکاری گریخته بودند. در آن نیایشگاه به کسی نمی‌توانست آزاری برسد، چون همه مزگت، ماه خانه، را سامانگاه مهر (مقدس) می‌دانستند. هنوز هم مسلمانان از ناآگاهی، در بالای گنبد برخی از مسجدها کمان ماه را قرار می‌دهند و نمی‌دانند که قرار دادن هر نمادی برای الله شرک است. برخی از نومسلمانان، مجاهدین، با وجود تصرف و تبدیل مسجدالحرام به معبد الله، سنتهای گذشته را بطور عادی رعایت می‌کردند، کسی به خود اجازه نمی‌داد که از ورود فردی به آن، مزگد، جلو گیری کند، چه رسد به آنکه کسی را در آن مکان به قتل برساند. "مسجدالحرام" هنوز هم برای ستایش کنندگان ماه پناهگاهی بشمار می‌آید. ولی الله هم از ورود نامسلمانان به نیایشگاه شان جلو گیری، و هم کشتار دگر اندیشان را در مسجدالحرام آزاد می‌کند.

سوره‌ی ۲ آیه‌ی ۱۹۱: بکشید آنها را در هر کجا که بر خورد کردید، آنها را دنبال کنید و بیرون برانید، ولی در مسجدالحرام اگر مقاومت نکنند، آنها را نکشید، بکشید اگر مقاومت نشان دادند، که این است مجازات کافران.

ستایشگران ماه هر سال به بزمگه "مگه" می‌آمدند، محمد با خشم از ورود آنها به مکه، برای همیشه، جلوگیری

می‌کند، با اینکه درآمد خوبی را برای تازیان فراهم می‌کردند.

سوره‌ی ۹ آیه‌ی ۲۸: ای مؤمنان مشرک‌ها نجس هستند و نباید از امسال به کعبه وارد شوند. اگر شما از کاهش درآمد خود در هراس هستید، الله از فضل خود شما را بی‌نیاز می‌سازد. (حج واجب همان فضل الله است)

محمد با نازل کردن این آیه‌ها، رفتار نیک پیشینیان را واژگون می‌سازد. برخی از کردارهای نیک پیش از اسلام، در نهاد همان تازیان نومسلمان هنوز برجای ماند بود، که خوش نداشتند در ماه‌های حرام خون ریزی کنند. بهمین سبب محمد (الله) در کشتار نامسلمانان در ماه‌های حرام بی‌صبری می‌کرد.

سوره‌ی ۹ آیه‌ی ۵: همین که ماه حرام گذشت، در کمینشان باشید، بر آنها هجوم بیاورید و بکشید مشرکان را با هر نیرنگی که می‌توانید، چنانچه نماز بگزارند و زکات بپردازند از خون آنها بگذرید که الله غفور و رحیم است.

می‌بینیم هر چند که اسلام زدگان به تحریف و سیاه کاری در تاریخ می‌کوشند ولی آیه‌های قرآن از خشم و ستمکاری مسلمانان و مهرورزی فرهنگ پیش از آنها سخن می‌گویند. (البته این سخن‌ها به گوش مسلمانان نمی‌رسند)

۴,۳ ستایش ماه در اروپا

اروپایی‌ها، بیشتر پس از آمدن میترایی‌ها، به باختر با فرهنگ آریایی آشنا می‌شوند. نشانه‌های اندیشه میترایی، که با دین مسیحی آمیخته شده، در کلیساهای آنها به خوبی نمایان است. هنوز هم سیمای "ماه دوهفته" برای برخی از جشنواره‌های کلیسا انداره‌ی سنجش است. نمونه: عید پاک در روز یکشنبه، بعد از ماه دوهفته‌ای است، که پس از آغاز بهار (یکم فروردین) می‌رسد. به خوبی دیده می‌شود، این جشنها که چهره‌ی مسیحی پیدا کردند از جشنهای ایرانیان، نه از جشنهای یهودی و یا رومی، ریشه گرفته‌اند.

پژوهشگران گویش، از همسنگی و برابری واژه‌های زبانهای اروپایی با واژه‌های اوستا (گویش پهلوی)، چنین برداشت می‌دارند، که سرچشمه بیشتر زبانها از فرهنگ پیشرفته‌ی سرزمینهای ایران روان شده است، (این گویشها را به نادرستی "هند و ژرمن" (هند و اروپا) می‌نامند، چون نگارش اوستایی (پهلوی) را از هند می‌پنداشتند، در حالیکه زبان دانان می‌گویند که زبان هندی امروز از این گویشها "هند و ژرمن" جدا است).

برخی از نامها با همان نگرش نیاکان ما، در اروپا بر جای مانده، در حالیکه در سرزمینهای ایرانی، در زیر فشار اسلام گم گشته‌اند. نمونه: مونیکا از نامهای زیبای اروپایی است (مو- نیکا= مو - نگاه= ماه نگاه). در دل این واژه، ببتش زخدایی آشکار است، ماه به زمین و جاندارن می‌نگردد (نگاه کردن با دیدن برابر نیست). با نگاه ماه خرد انسانها بر انگیخته و در همپرسی باندیشه‌ها آمیزش می‌کند و آنگاه خرد بهمنی آفریده می‌شود.

پژوهشهایی که در کشورهای اروپای خاوری شده، بیشتر در مورد ابزارهای تولید و شیوه‌های کشورگردانی در این سرزمینها بوده است. پژوهشگران دست آوردها و ساخته‌های پیشه‌وران و هنرمدان را بررسی می‌کنند، آنها کمتر به جستجوی بن داده‌های اندیشه و منش مردمان هستند. با این وجود در هر سنگریزه و خرده سفالی پیامی هم از سازندگان آنها نهفته است که با ژرفنگری می‌توان بخشی از آن پیام را دریافت کرد. در برخی کاوشها چیزهای چند هزار ساله‌ای (بیش از ۳۵۰۰ سال) یافت شده‌اند، که همسانی و همسرشتی فرهنگ آریایی را نشان می‌دهند.

شاید ساده‌پنداری باشد که از گسترش فرهنگ زخدای ماه، که از سرزمینهای ایرانی بن گرفته است، در میان ژرمنها سخن بگوئیم، ولی ماه نمایی که در آلمان یافته شده روشننگر این پندار است.

"سینی ماه نما" (Himmelscheibe)

یافته‌ای از نشانه‌های سپهر در (Nebra، Mittelberg)، گردبرگی (سینی) است به کلفتی ۲ میلیمتر و به پهنای ۳۲ سانتیمتر از برگه‌ی زر. (روی این سینی سیمای ماه در چهار نگرش، ماه نو، ماه کمان، ماه پر، ماه باریک، نگاشته شده است. در میان چهره‌های ماه سی و دو ستاره‌ی گرد پخش شدند، دیگر اینکه جای برخی از برگه‌های گم شده در روی سینی و گنبد واژگونی در زیر یا بالای ماه دیده می‌شوند)

این برگه‌ی گرد را (در کاوشهایی که برای ردیابی باستانی در سال ۲۰۰۲ میلادی انجام می‌شده است) آنتیک ربایان در بلندی ۲۵۲ متری از شهر کوهستانی میتل برگ پیدا کردند و می‌خواستند به کارمندان موزه‌ی باستان‌شناسی برلن به بهایی گزارف بفروشد. سرانجام ربایندگان به هنگام سوداگری در هتل هیلتون شهر بازل (Basel) گرفتار می‌شوند و سینی "ماه نما" را به اداره‌ی باستان‌شناسی شهر هاله در آلمان بر می‌گرداندند.

سینی ماه نما، حدود ۳۶۰۰ سال پیش در گنجه‌ای گرد و سفالی جاسازی شده بوده، که وزن آن دو کیلو گرم است. نشانه‌های برجسته‌ی روی آن از ستاره‌شناسی گذشتگان بیان می‌کنند. پاره‌ای از خبرگان بر این باورند که این

پدیده خورشید، ماه و ۳۲ ستاره را نشان می‌دهد. برخی می‌پندارند این گرده، سینی یا تابلو، باورهای دینی مردمی را نشان می‌دهد. ولی تا کنون هیچ کدام به روشنی نتوانستند از آن نشانه‌ها بررسی درستی، که دیگران را هم پسند آید، نمودار کنند. هیچ یک از آن خبرگان نتوانستند تصور سازندگان آنرا دریابند.

جایگاه کاوشی که در آن این "ماه نما" پیدا شده، دهلیزهایی زیرزمینی هستند، در یک حصار چوبی و گرد که به پهنای ۲۰۰ تا ۳۵۰ متر، که بطور مرموزی ساخته شده‌اند.

در آدرس زیر می‌توان آگاهی بیشتری در این مورد به زبان آلمانی یافت که راز "ماه نما" را نمی‌کشایند.

www.himmelscheibe-von-nebra.com

خبرگانی که این گردبرگ، سینی، ماه نما را بررسی می‌کنند، بیشتر از ستاره شناسان هستند و از فرهنگ زرخدایی ایران چیزی نمی‌دانند، این است که "ماه نما" را به دانش، نه به فرهنگ مردمان پیوند می‌دهند.

از دیده گاه فرهنگ ایران (بُنداده، اسطوره) این سینی، به روشنی یک ماه نما است، که ماه "جانان" را در چهار نماد نشان می‌دهد. ستارگان هفتگانه خوشه‌ی پروین و ستارگان دیگر، ایزدهای پروده‌ی ماه هستند. آرمیتی (خدای زمین) در پایین نقش شده که ماه یا "سیم ارگ" تخم خرد انسان را روی آن می‌افشاند. این ماه نما، نمونه ایست که به روشنی نفوذ فرهنگ آریایی در اروپا نشان می‌دهد، شوربختی اینجاست که بن اندیشه‌ی زرخدای ماه برای این پژوهشگران نا آشناست.

۵ نشانه‌های فرهنگ مهر در اروپا

در نگاره‌های سنگی بیستون (بغ استان = سرزمین خدایان) از شاهنشاهی داریوش (دریا و ش)، پیروزی‌های او و کشورهای که او زیر فرمان داشته، سخن رانده شده است. در آن نوشتارها و نگاره‌ها آمده، و نشان داده شده است، که بر شاه دروغگو، از سر زمین سکایت (سکای)، پیروز شده و او را دست بسته به پیشگاه کشانده است. نقش این شاه دروغگو، که در زمان لشکرکشی و نبودن داریوش خود را شاه خوانده بوده، بر سنگهای بیستون نگاشته شده است.

۵,۱ گذرگاه سکایت‌ها

باستان شناسان در کشورهای بالکان (یوگوسلاوی پیشین) در کاوشهای زیر زمینی، به تابوت‌های پُرنگار و زیبایی بر خورد کردند، که در آنها تن‌های مومیایی شده‌ای را به گور سپرده بودند. از نگاره‌ها و ساخته‌های زرینی که در این گورها پیدا کردند، گمان می‌پرند که آن مردمان، که با گویشی از گویشهای فارسی سخن می‌گفتند، در زمانهای دور (بیش از ۴۰۰۰ سال پیش) از ایران کهن بدین سرزمین آمده‌اند. نگاره‌ها از رنگهای شاد و روشن (سرخ، سبز، زرد، بنفش، آبی) کشیده شده‌اند. از نشانه‌های یافته شده آنها را به سکایت‌ها (سکایا) نسبت می‌دهند.

سکایتها در باختر دریای خزر، بالای دریای سیاه و بخش پایینی روسیه امروز می‌زیسته‌اند. در پژوهشهایی که جویندگان روسی داشتند توانستند با فرهنگ این مردمان بیشتر آشنا گردند. نگاره‌های برجسته‌ای که بر روی دیگ، کوزه، پیمانه و ابزارهای زرین هستند، به روشنی نشان می‌دهند که با مردمان سرزمینهای ایران برخوردها، همکاریها و پیوندهای بسیاری داشته‌اند. لباس و کفش و کلاه انسانهای نگاشته شده بیانگر آن هستند، که در میان سکایتها، پارسیان با پیشه‌های پزشکی، درمانی و دبیری کار می‌کردند. هردوت در باره‌ی سکایتها یادداشت‌های گوناگونی نوشته است که برخی از آنها باستان شناسان را در گشایش رازهای سکایتها یاری می‌دهد.

در این نوشتار تنها از همسانی فرهنگ سکایتها با فرهنگ زرخدایی سرزمینهای ایران سخن رانده می‌شود.

نهاد ساماندهی شهروندان سکایتها به درستی با فرهنگ کهن ما هماهنگی دارد. سامان کشور داری را سه شهروار با هم اداره می‌کردند. نهادها (قانونها) درهمپرسی و آزمون در هر زمانی نسبت به نیازهای مردم سامان می‌گرفته است. هیچ آیین و قانونی به جز خرد سامانده آنها وجود نداشته است. خدایانی که بر کوزه‌های زرین نگاشته شدند، زرخدایانی زیبا هستند که پاهای مارگونه دارند. برخی از نگاره‌ها بی که در ایران پیدا شده است، خدایان را به همین سان نشان می‌دهند. برای یزید یان کُرد، که در شمال عراق زندگی می‌کنند، مار نماد یزدان است. یزید یان مار را با باوری نزدیک به باور سکایتها ستایش می‌کنند. یزید یان کُرد بخشی از فرهنگ فراموش شده‌ی ما را در سینه‌ی خود نگه داشتند.

یونانیان، به نادرستی، سکایتها را بربر و آناشیست می‌خواندند. چون آنها در برابر قانونهای یونان گستاخ بودند و

از آنها سرپیچی می‌کردند. سکایتها بر این باور بودند که انسان از خرد خدایی بر خوردار است، قانون در نهاد انسان است، او باید از هر قانونی، که با نیازهای او هماهنگی ندارد، سر پیچی کند. در فرهنگ نیاکان ما هم به همین گونه به نهادهای سامانده کشور می‌نگریستند. در فرهنگ ما تنها خرد بهمنی انسان، که از همپرسی و برخورد اندیشه‌ها می‌روید، اندازه است. تنها خردی که از مینوی بهمنی آفریده شده باشد، می‌تواند نهادهای کشور آرای را سامان دهد. مینوی بهمن پیوند دهنده و هماهنگ کننده منشهای نیک همه‌ی راستکاران است.

داستانی را که یونانیان، از فلسفه‌ی و سخنوری سکایتها، می‌گویند شایسته‌ی شنیدن است. از دیدگاه دانشمندان یونان، سکایتها بربر ولی راستگو و آزاداندیش بودند. با وجود این جهان بینی، مردی از سکایت، که از هوش و دانش زیادی برخوردار بود، در گروه هفت نفری بهترین فیلسوفهای یونان پذیرفته شده بود. روزی فرمانروای آتن بهترین دانشمندان را می‌آزماید.

آنگاه که از مرد سکایتی می‌پرسد: از دیدگاه تو، بهترین منش دلیری، در چه کسانی است؟ پاسخ می‌دهد: در جانوران وحشی، چون آنها آزاده‌اند، کردارشان را با نیازهایشان هماهنگی دارد.

فرمانروا، با رنجش، می‌پرسد: منش دادگری را در چه کسانی ستایش می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: در جانوران وحشی، چون آنها از سرشت خدا داد خود پیروی می‌کنند نه از قانون.

فرمانروا، با تلخی، می‌پرسد: آیا آنها خردمند ترین هم هستند؟

پاسخ می‌دهد: آری، و سپس خاموش می‌ماند.

در زمانهای دیرتر، این جهان بینی را آنارشیسیم نامیدند، شاید برداشت درستی از آن گفتار نداشته‌اند. چون او، "آنارشیسیت"، احکام حاکم را نمی‌پذیرد، نه سامان شهروندی را. البته در فرهنگ کهن ما، خوی درندگی و جان آزاری را اهریمنی، وجود انسان را آراسته به گوهر خرد می‌دانستند. آنها بر این باور بودند که انسان با همه‌ی وجودش می‌اندیشد، آگاهی، خرد سامانده، از آزمون، از درون، از همه‌ی بخشهای تن می‌جوشد. کسی نمی‌تواند، چون الله، از برون برای او احکام بفرستد. انسان آزاده باید در برابر هر حکمی که از خود او، از خرد بهمنی او، تراوش نکرده است، سر پیچی کند. این باور آنارشیسیم نیست بلکه مردمسالاری و بهدینی است.

۵,۲ رد پای سیمرغ در فرهنگ سلاوها

در کتابی که اسطوره شناسان اروپایی نوشته‌اند، از آمیختگی و نفوذ فرهنگ ایران در باورهای کهن اروپای خاوری گزارش می‌دهند. در این نوشتار به چکیده‌ی کوتاهی از آن آمیختگی اشاره می‌شود.

از واژه‌های زبان پهلوی که در باورهای مردم اروپای خاوری، همسان و همسنگ، به کار می‌رفته است، می‌توان به آمیزش دین و خدایان آریایی، در این سر زمین پی برد. نشانه‌های بازمانده، در سیمای خدایان مردمی که در جنوب روسیه می‌زیسته‌اند، بر خورد و آمیزش فرهنگ ایران را نشان می‌دهند.

جریان این آمیختگی فرهنگی، کم و بیش صد سال پیش از تاریخ مسیحی، با آمدن یا فرار ایرانیان به این زمینها آغاز شده است. از این جریان، سیمای خدایان ایران کهن، در باورهای این مردمان (سلاوها) نگاشته و جای گرفته است. فرهنگ این باور تا سده‌ی هفتم مسیحی سامان دهنده‌ی شهروندان این سرزمین بوده است.

ستایش ماه و خورشید (مهر) در بین سلاوها، همانند ایرانیان، رواج داشته است. همین سان خدای خور (خورشید) و آتش را فرزندان خدای سوارگو (swarogu) می‌دانستند، آنها بر این باور بودند که گرمی و مهر از این پروردگار آفریده می‌شود. (در فرهنگ نیاکان ما هم در پایان هر شب، خور از ماه آفریده می‌شده است)

به جز این، خدایان دیگری را هم از ایرانیان پذیرفته بودند. که می‌توان از آنها (س-تری بگ = سه مینوی آغازین) "ستری بگ" (Stribog) خدای باد و فرزندش سیم آرغ = سیم ارگ* (simargl)، خدای گرداننده‌ی آسمان،

را نام برد. این خداوند در بین ایرانیان با نام سیمرغ (simurgh) مشهور است. سیمرغ بر اساس دین کوچ نشینان جنوب ولگا پرندگی بسیار بزرگی است که بر فراز درخت همه تخمه آشیان دارد و تخم جانداران را در زمین می‌افشاند. همچنین زرخدای دیگری را به نام مَکوش (Mokosch) ستایش می‌کردند، که همانی با آناهیتای (Anahita) ایرانیان و آناهیت (Anahit) ارمنی‌ها دارد. نام مَکوش اشاره به مکی که در زبان روسی به معنای تراوت (فر) و نشان زرخدای آبها و باران است. پیامد مهر ورزی خدای آب، سرسبزی و خرمی می‌باشد.

* (ارگ از واژه‌ی "ارکه" = "ارغه" گرفته شده و به معنی شیر، بُن داده، سرچشمه، آفریننده یا سرشت است،

ماه = سرچشمه‌ی سیم = سیم ارگ = سیم ارغ که در شاهنامه به سیمرخ تبدیل شده است. همچنین در دانش امروز ماه، نماد سیم "نقره" و خورشید، نماد زر "طلا" را دارد)

تا سده‌ی ششم پس از تاریخ مسیحی رفتار، کردار و اندیشه‌ی این مردمان بر باورهای، ماه و مهرپرستی، استوار بوده، سپس در زیر خشم ستمکاران کلیسای مسیحی سرکوب می‌شوند. (واژه‌ی پرستش = پیرامون چیزی ایستادن = خود شاد کردن است و هیچ همسانی و برابری با مفهوم کلمه‌ی، عبادت = اقرار به بندگی، ندارد)

درست است که این باورها در دانش امروز پذیرفته نمی‌شوند، ولی ارزشهای این بینش که بر بن‌نگری و مادی‌نگری نهاده شدند، سامان دهنده‌ی اندیشه‌ی مردم سالاری هستند. کمترین ارزش این نگرش یا دین پافشاری بر آزادی و آزادی انسان است. انسان که از درخت همه تخمه در جهان کاشته شده، با خدایان زمین (ارمیتی)، آب (آناهید)، باد (رام)، آتش (مهر)، آمیخته شده، همگوه‌ر خدایان است. در این باور هیچ چیز به خواست و اراده‌ی کسی "خلق" نمی‌شود، هیچ کس از اراده‌ی الهی ساخته نشده است و به "خالق الله" بدهکار نیست. هر پدیده‌ی از پدیده‌ی دیگری می‌روید (آفریده می‌شود). نمونه: سیم ارگ (ماه) که مادر خور (خدای مهر) است، از گردش خود در آسمان، باد (رامیار) را می‌آفریند، گردش فلک (ستارگان) از نیرو یا مهر خدای باد آفریده می‌شود. برتری این اندیشه از دینهای ابراهیمی در این است که در این جا هیچ جنبشی به اراده‌ی خدایی انجام نمی‌شود، در اسلام، الله با اراده‌ی خود هر چیزی را از هیچ "خلق" می‌کند. در این فرهنگ ریشه‌ی هر پدیده را در درون و بن همان پدیده جستجو می‌شود نه در نیرویی برون و جدا از آن پدیده.

۵,۳ رد پای گویشهای پهلوی در اروپا

برخی از خدایان یونان، در بخشی از کردارشان، با خداوندان آریایی همسانی دارند ولی نمی‌توان سر نهاد این همسانی را پی گیری کرد. خدایان یونان بنیان فلسفه‌ای آشکار و نگاشته شده هستند که با آمدن دین مسیحی از باور مردم بیرون رفتند. خدایان آریایی هزاران سال در زیر سرکوب و ستم دشمنان بیگان و خودی جان باخته‌اند، پیکر برجای مانده‌ی آنها بارها به جادوی اهریمنی دگرگون شده است. هر آنچه از این فرهنگ هم که در دوران ساسانیان دگرگون نشده بود، با آمدن اسلام، به کوشش تازیان و اسلام زدگان و به خواست الله، به نابودی کشیده یا با خشم اسلامی آلوده شد. پی بردن به چیزی که نوشته نشده، یا واژگون نوشته شده، دشوار است. ولی روان این فرهنگ را می‌توان در درون، بن واژه‌ها و داستانهای مردمی جستجو کرد، حتی اگر آن واژه‌ها و داستانها در کردار تغییر کرده باشند.

واژه‌های اوستایی (پهلوی) در گویش اروپایی‌ها بیشتر کارکرد درست خود را دارند تا در گویش مردمان ایران زمین. به ویژه که نوشتن به خط اوستایی فراموش شده و خواندن درست واژه‌ها با الفبای عربی ناممکن است. نمونه: fresh (انگلیسی) = frisch (آلمانی) = frais (فرانسه) = فرش (فارسی) همه از واژه ی (فرشکرد = فرش + کرد = نو، تازه کردن) گرفته شده است و در اروپا نیز به همان معنی بکار برده می‌شود. اگر بگوییم که آرزوی زرتشت "فرشکرد" بوده، برای روشن شدن سخن، باید افزود که او نو کردن جهان را می‌خواست است. این است که جستجوی نشانه‌های فرهنگ آریایی در اروپا، از سوی فارسی‌زبانها به ویژه اسلام زدگان، بسیار دشوار است. زیرا ما می‌دانیم که نشانه‌هایی، از فرهنگ کهن ما در فرهنگ امروز اروپایی‌ها، وجود دارد ولی ما نمی‌دانیم چه چیز را می‌جوییم. افزونتر از این کاستی، روند کلیسای مسیحی است که نزدیک به دو هزار سال براروپا حکومت می‌کند. کلیسا خواهان آن است که همه چیز از آغاز تا انجام در زیر فرمان "پدرآسمانی" باشد و کمتر به زنده ماندن باور دیگری دلخوش است. اختلافی که در کردار، کلیسا با متولیان اسلام دارد، در این است که کلیسا، بر خلاف اسلام، از وجود خدایان دیگر نمی‌ترسد و هستی خود را در نیستی آنها نمی‌بیند.

این است که امروز هم می‌توان به آسانی در مورد خدایان کهن رومی پژوهش کرد. خدایان روم، به ویژه پس از آمدن باور میترا پرستی در اروپا، با خدایان آریایی همسانی بسیاری پیدا کردند. گرچه خدایان روم نامهایی چون دیانا، نپتون، مارس و ونوس داشتند ولی همگی هم سان و هم نماد ستارگانی بودند که در سرزمینهای ایران ستایش می‌شدند. میترا یی‌های از ایران رانده شده، هم زمان با آغاز دین مسیحی، وارد روم شده بودند و تا گسترش دین مسیحی، بر سامان باور رومی‌ها نفوذ چشم گیری داشتند. دین مسیحی، که نوسازی دین یهودی بدون خشم و آزار دیگران بود، یک جهان بینی استواری برای سامان کشور داری نداشت. این بود که پس از چندی دین مسیحی با نهاد و شیوهای میترا یی در سیمای دین تازه‌ای نمایان شد. نیایشگاههای روم به کلیسا و تندیسها درون آنها هم برای خدایان تازه وارد (پدر، پسر، روح مقدس، ماریا) دگرگون شدند. خدایان تازه بر خلاف یهوه، خدای یهودیها، چون

خدایان رومی و آریایی همسان انسان و با چهره‌ی انسانی بودند.

این بود که پدر آسمانی از شادی مرمان شاد و از رنج آنها اندوهگین می‌شد. جشن‌ها، بزرگداشت‌ها، ستایش‌های دیرین را برای مسیح نو وارد برگزیدند. البته آگاهی کلیسا از پدیده‌های آسمانی اندک بود و نمی‌توانست که سامان گردش ماه و ستارگان را بدرستی شناسایی کند. در سال ۳۵۴ مسیحی، کلیسا جشن زاد روز خورشید یا زاد روز مهر (ماه دهم، آغاز دی، ۲۵ دسامبر) را، برای جشن زاد روز عیسی بر می‌گزیند. این روز که خورشید از زمین دورترین فاصله را دارد دوباره زاده می‌شود. گمان می‌رود که در نخستین بار زرتشت، راه و روند خورشید، درازترین و کوتاه‌ترین شب و روز، را شناسایی کرده است. شیوه‌های جشنهای عید پاک که با جشن‌های نوروز هماهنگی دارند، بازگو کننده‌ی آیین ایرانیان هستند. اگر نام ماه‌ها را در اروپا کمی بررسی کنیم، می‌بینیم که هنوز، در بُن واژه‌ها، رد پای اندیشه‌ی پیشین را در خود نگه داشته‌اند. در زبان لاتین معنای سپتا- میر=هفتم، اوکتو- بر=هشتم، نوا- میر= نهم و دسا- میر= دهم است، که با ماه‌های مهر، آبان، آذر و دی برابر هستند، ولی در سالنمای اروپایی اینها نام ماه‌ها ی، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم هستند.

در بیشتر گویشهای اروپا، نام روزهای هفته با برخی از هفت نام روزهای هفته‌ی آریایی‌ها همسانی دارند. برای ساده نشان دادن این هماهنگی، نام برخی از روزهای هفته را در انگلیسی و برخی را در آلمانی برانداز می‌کنیم. به انگلیسی روزهای شنبه، یک شنبه، دو شنبه و سه شنبه: (Satur-day = کیوان، فرخ روز)، (Sun-day = خور، روز مهر)، (Mon-day = روز ماه)، (Tues-day = بهرام روز)، نامیده می‌شوند. به آلمانی روزهای پنج شنبه و آدینه به آلمانی: (Donners-tag = روز خدای ابر و باد = روز رام، رامیار)، (Frei-tag = روز فردیت = ونوس = ناهید = زهره = آدینه) خوانده می‌شود.

در این یادداشت خیلی کوتاه و فشرده نشان داده شد که واژه‌های فرهنگ نیاکان ما بیشتر در اروپا، با پیوند به سرشت و سرچشمه‌ی آنها، یافت می‌شوند. پژوهش و بررسی در این زمینه، پیش از آغاز به کار، نیاز به خرد و نیرویی دارد که باید در اندیشه‌ی پژوهنده فراهم شود. خرد کاردان در کنار پیشداوری‌های نادرست، که در درازای هزاره‌ها، آگاه بود و جهان بینی ما را آلوده کرده‌اند، روینده و زاینده نمی‌شود. نه تنها نوشته‌های تاریخ، با خودپرستی و دروغ‌های فرمانروایان زور ورز، پوشیده و تاریک شده‌اند، بلکه آگاه بود و برداشت هر کس، با جهان بینی زمان و مکان آمیخته شده است، به درستی توانایی شکافتن و شناسایی اندیشه‌های کهن را ندارد. تنها پژوهشگرانی می‌توانند اندیشه‌های دیرین را ردیابی کنند، که نخست ابزار سنجش خود را همگام و همسان همان ارزشهایی بسازند که در فرهنگ دیرین بوده است. این گام به سخن آسان است ولی در کردار بسیار دشوار. چون پژوهشگر پدیده‌هایی را می‌جوید که نمی‌شناسد و نمی‌تواند ارزشهایی را که نمی‌شناسد ارزشیابی کند. این مشکل را مولوی بلخی بدرستی و زیبایی سروده است:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من
سرّ من از ناله‌ی من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست

...

نی حریف است هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

او هم به درد و هم به درمان اشاره می‌کند. برای شناخت هر پدیده‌ای باید از درون، از دیدگاه همان پدیده به پدیده نگاه کرد. "جان" با تن پنهان نگشته است، برای شناخت "جان"، باید منش خود را از آلودگی‌های هزار ساله جدا کرد (برید)، تا با آهنگ راستان پرده‌های تاریک دیدگاه اندیشه پاره شوند.

- نوشتارهای سود بخش در این جستار ۶
- جستار در باره ئ اوستا و دین زرتشت / ۱ /
 اوستا از دیدگاه هنرنو
 نوشته دکتر محمد مقدم
 به کوشش فیروز شیروانلو
 تیر ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی
- MYTHOLOGIE** / ۲ /
Eine illustriete Weltgeschichte
 Richard Cavendish und Trevor O. Ling
 ISBN 3-933366-09-7
- Die Welt der Skyten, Bucher Report** / ۳ /
Ein antikes Reitervolk in neuer Sicht
 von Renate Roller
 ISBN 3-405-12261-9, 1980 by Verlag C.J.Bucher
- Es kuendet Dareios der Koenig..** / ۴ /
 Heidemarie Koch - Mainz, von Zabern 1992
 ISBN 3-8053-1347-0
 Sonderausgabe ISBN 3-8053-1934-7
- Religionsgeschichte Europas** / ۵ /
 Christoph Elsas 2002
 15621-8
- Fruehe Hochkulturen, 1997** / ۶ /
 Aegypten - Sumerer - Assyrer - Babylonier
 Hethiter - Minoet - phoeniker - Perser
- Brockhaus Bibliothek - die Weltgeschichte** / ۷ /
 Henri Stierlin
 Die Welt der Perser
 ISBN 3-8112-0086-0, 1980
- نوشته‌ها ی منوچهر جمالی پژوهشگر فرهنگ زنجادی / ۸ /
<http://www.jamali-online.com/>